

(موارد بحث)

- ۱ - عرفان و ساوک (وحدت وجود و معراج)
- ۲ - روانشناسی آزمایشی و معرفه‌الروح نظری
- ۳ - مانیتیزم و هیپنوتیزم (خواب مغناطیسی و احضار روح)
- ۴ - خلع بدن (ظهور در مکانهای متعدد با قالبهای مثالی)
- ۵ - تداوی روحی (شفای اسقام برونی و آلام درونی)
- ۶ - روشن بینی (دیدن از ماورای حجاب)
- ۷ - تیزبینی (شنیدن زمزمه حشرات)
- ۸ - قرائت افکار (و فهم لغت حیوانات: حتی حشرات)
- ۹ - پیش بینی (و پیش گوئی)
- ۱۰ - سحر و جادو
- ۱۱ - بیان (فرق بین) شیمی و کیمیا و اکسیر
- ۱۲ - بیان سر کنترل نمودن ادریس نبی؛ راز نیروی اتم را در هزاران سال پیش
- ۱۳ - انسان در آینده علم
- ۱۴ - دین و دانش در آینده

مبادء و معاد (وحدت وجود و معراج)عنوان منظوم: تراجم علوم انسانی

(ای جهان و جان جانان تا توئی بیخود خودی)

چون بخود آئی منم وز من جهان پیداستی)

(شاهد و مشهود ج - ق)

تصحیح: خواهشمند است تصحیح فرمائید

در صفحه ۸ (۴۵۲ ج ۴) سطر ۶ پس از عبارت فصل مشترك دارد جمله زیرافزوده

(آن کم متصل است - و با فصل مشترك ندارد)

در همان صفحه در سطر چهار بعد از ملائکه (کتابه و) افزوده شود

یکی از بدیهیات اولیه عقل ایفست که هر چیزی ذاتاً خودش مقدمه است ( بدون هیچ علت خارجی) حکماء میگویند و ثبوت شیئی لنفسه ضروری ، مثلاً مثلث مثلث است چه موجود باشد چه معدوم پس در حد ذاتی ( ماهیت ) بهیچ سببی نیازمند نیست بلکه در مراحل ظهور و وجود ( هویت ) چه در ذهن و چه در خارج محتاج است به تصور و تصویر مهندس . بهمین قیاس کلیه موجودات امکانیه در حد ذاتی محتاج به جعل نیستند بلکه دو وجود محتاج بموجدی هستند که او خود ممکن نباشد .

اکنون که سخن از موجودات امکانیه بمیان آمد لازم است معنی واجب و ممتنع و ممکن را ( که اصول ثلاثه و مبادی اولیه حکمت میباشد ) بیان می نمائیم :

کلیه موجودات معنوی و مادی را ( از جوهر و عرض - معقول و محسوس ) چون ملاحظه کنیم می بینیم عین وجود و عدم نیند ( زیرا هم میشود باشند هم میشود نباشند) لکن خود هستی و نیستی را وقتی در نظر گیریم می بینیم نه هستی نیستی میشود و نه نیستی هستی ( زیرا هستی هستی است و نیستی نیستی ) و هیچ چیزی غیر از خود نمیشود بدین جهت است که هر چه هم غیر از هستی و نیستی باشد با هر یک از این دو سازگار میباشد پس معلوم شد که غیر از هستی و نیستی چیز دیگری هم متصور است : آری همان چیز است که ما آنرا ماهیت مینامیم .

تا اینجا سه چیز معلوم شد ۱ - وجود ۲ - عدم ۳ - ماهیت . اکنون می گوئیم چون هر چیز خودش است بضرورت عقلی : پس وجود وجود است بالضروره پس واجب است ( بودش ) و عدم عدم است بالضروره پس ممتنع است ( وجودش ) ماهیت نیز ماهیت است بالضروره پس ممکنست ( بود و نبودش ) زیرا ممکن یعنی لاقتضای صرف که با وجود مقتضی موجود میشود و با وجود مانع ( یا عدم مقتضی ) در کتم عدم باقی میماند .

پس از این مقدمه میگوئیم چون هستی ممکن را عارضی و واجب را ذاتی است - پس هستی ممکن از واجب و وجود واجب بخود است ( چه او نفس وجود میباشد ) اینجاد و اصل دیگر از حکماء که کلید اسرار فلسفه است نیز بدست میآید ۱- ما بالعرض ینتهی الی ما بالذات ۲- و الذاتی لایعمل ، نتیجه این میشود که حضرت واجب ( تعالی شانه ) قائم بذات و قیوم ممکنات و سلسله عوالم . همه مراتب یک جلوه بی نهایت اویند .